



## The New Paradigm of the Decline of Government Sovereignty in International Law

**Neda Heidari Moghadam**

PhD Student in International Law, Faculty of  
Law and Political Sciences, Islamic Azad  
University of Qom, Qom, Iran.

**Mohammad Reza  
Hakakzadeh \***

Assistant Professor, Department of International  
Law, Faculty of Law and Political Sciences,  
Islamic Azad University of Qom, Qom, Iran.

### Abstract

One of the new concepts in international relations is the decline of government sovereignty, the main principles of which are emphasizing the role of international organizations and new social movements and trying to establish peace, ending the conflict between nations, and establishing new combinations. The decline of sovereignty seeks to limit powers and weaken political borders and national sovereignty. The goal of global governance is under one law in a unified manner. The type and number of actors have evolved in such a way that, in addition to international great powers, regional actors also play a role, along with governments, international civil organizations, international non-governmental organizations, international intergovernmental organizations, informal multilateral organizations, parties, media, ethnic groups, syndicates, multinational companies, individuals and international public opinion have also played a role, which has led to the multilateralization of the international system, thus, according to the changing nature and process of the international system and the interconnectedness of actors and the increasing complexity of their interactions, it is still not an established order. It has not been formed, and the international system is still in a transitional and fluid state. Globalization or the decline of the central state is a thought and idea that takes place in contemporary thinking and policies and arose from the developments of the world, the thoughts of various nations and cultures. Its purpose is to reduce the centrality of state sovereignty and emphasize the role of international organizations and new movements. It has gone through a gradual and evolutionary process and is still progressing.

**Keywords:** international actors, globalization, sovereignty government, structure of international law, global competence

Received: 06/October/2022

Accepted: 16/February/2023

eISSN: 2783-4204

ISSN: 2783-3631

## زوال دولت محوری پارادایمی جدید در حقوق بین الملل

ندا حیدری مقدم

دانشجوی دکتری، حقوق بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد  
واحد قم، قم، ایران.

محمد رضا حکاک زاده \*

استادیار، گروه حقوق بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد واحد  
قم، قم، ایران.

### چکیده

یکی از مفاهیم جدید در روابط بین الملل، زوال حاکمیت دولت است که اصول عمده آن، تأکید بر نقش سازمان‌های بین‌المللی و جنبش‌های جدید اجتماعی و تلاش برای استقرار صلح، خاتمه دادن به ستیز میان ملت‌ها و استقرار ترکیبات جدید است. زوال حاکمیت به دنبال محدود کردن قدرت‌ها و تضعیف مرزهای سیاسی و حاکمیت ملی شکل می‌گیرد. هدف، حاکمیت جهانی تحت یک قانون به صورت یکپارچه است. نوع و تعداد بازیگران به گونه‌ای تحول یافته که علاوه بر قدرت‌های بزرگ بین‌المللی، بازیگران منطقه‌ای نیز به ایفای نقش می‌پردازند. همچنین، در کنار دولت‌ها، نهادهای مدنی بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی، سازمان‌های بین‌الدول بین‌المللی، نهادهای چندجانبه غیررسمی، احزاب، رسانه‌ها، قومیت‌ها، سندیکاها، شرکت‌های چندملیتی، افراد و افکار عمومی بین‌المللی نیز نقش آفرین شده‌اند که در مجموع، به چندضلعی شدن نظام بین‌الملل انجامیده است. بدین ترتیب، با توجه به ماهیت متحول و فرایندی نظام بین‌الملل و هم‌پیوندی کنشگران و پیچیدگی تعاملات فزاینده آنان، هنوز نظامی مستقر شکل نگرفته و نظام بین‌الملل همچنان در حالت گذار، انتقال و سیال قرار دارد. جهانی شدن یا زوال دولت محوری یک فکر و ایده است که در تفکر و سیاست‌های معاصر جای می‌گیرد و از تحولات جهان، افکار ملت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون برخاسته است. هدف از آن کاستن از محوریت حاکمیت دولت و تأکید بر نقش سازمان‌های بین‌المللی و جنبش‌های جدید است جهانی شدن روندی تدریجی و تکاملی را طی کرده و همچنان در حال پیشروی است.

کلیدواژه‌ها: بازیگران بین‌المللی، جهانی شدن، حاکمیت دولت، ساختار حقوق بین‌الملل، صلاحیت جهانی

## مقدمه

مفهوم جامعه بین‌المللی متشکل از دولت‌های مستقل، اساس چارچوب فکری ما برای حقوق بین‌الملل است. با این حال، بررسی تاریخ به ما می‌گوید مفاهیم نظم جهانی به‌هیچ‌وجه همیشه با الگوی بازیگران برابر و مستقل با مبنای سرزمینی شکل نگرفته است. زوال دولت‌محوری به‌عنوان موضوعی عمده در روابط بین‌الملل، ظرف چند دهه اخیر موجب بروز تغییراتی شگرف در نظام بین‌الملل شده است.

پیشینه پژوهش: سوابق تاریخی عمدتاً نشان می‌دهد روابط بین جوامع سرزمینی در شرایط برابر وجود دارد ولی همین سوابق تاریخی بیانگر این مطلب هستند که تصورات امپراتوران روم و قرون وسطی بر اساس ایده‌های کاملاً متفاوتی بوده است.

آن‌ها در مفاهیم مذهبی یا سکولار، تبعیت و وابستگی به‌شدت سلسله‌مراتبی و موازی را قبول داشتند. تصورات امپراتوری دوران روم و قرون وسطی کاملاً متفاوت بود و با روابط یکسان و برابر جوامع سرزمینی مخالف بودند. سرانجام در سال ۱۶۴۸، صلح وستفاليا<sup>۱</sup> به‌عنوان تاریخ تعیین‌کننده برای انتقال از الگوی امپراتوری عمودی به مدل افقی دولت‌محوری قرار گرفت و روند برابری حاکمیتی تدریجی ایجاد شد. این روند با فروپاشی امپراتوری‌های اتریش-مجارستان و عثمانی در اوایل قرن بیستم و جایگزینی Concert of Europe به‌عنوان مهم‌ترین عرصه بین‌المللی توسط جامعه جهانی، دولت‌ها را به اوج خود رساند.

روش: روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای است.

یافته‌ها: پدیده چندوجهی، چندلایه و چندجانبه جهانی شدن حاکمیت، آثار و پیامدهای قابل توجهی را بر نظام بین‌الملل در برداشته که برخی از آن آثار و پیامدهای آن، تشدید تعامل‌های فرامرزی، وابستگی متقابل کشورها، ارتباطات و پیوندهای بین مرزی، تغییر در ماهیت قدرت، تنوع در نوع و تعداد بازیگران، گسترش حیطه‌ها و عرصه‌های تعاملات بین‌المللی و گشتار در نحوه تأثیرگذاری بازیگران بر فرایندهای تصمیم‌گیری در روابط بین‌الملل است. در این رهگذر، مهم‌ترین تأثیر جهانی شدن حاکمیت و زوال دولت‌محوری به‌عنوان متغیر وابسته آن است که انتقالی شدن نظام بین‌الملل را سبب شده است. اصول عمده دستاوردهای جدید به‌دست آمده در زمینه حاکمیت دولت‌ها عبارت‌اند از کاستن از محوریت دولت‌ها، تأکید بر نقش سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های جدید اجتماعی و غیره.

بحث و نتیجه‌گیری: جهانی شدن، فرآیندی ارزشمند است که با توجه به دگرگونی در ساختار حقوق بین‌الملل صورت گرفته، موجب انتقالی شدن نظام مذکور شده و تحول در نوع و تعداد بازیگران را در جامعه بین‌المللی ایجاد کرده است به‌گونه‌ای که کنشگران نظام بین‌الملل، دیگر فقط دولت‌ها نیستند بلکه سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی و غیره نیز در جامعه بین‌المللی سهم دارند. مبدأ حاکمیت، دائمی و مستمر است و زوال نمی‌یابد ولی هدف از جهانی شدن، کاستن از محوریت حاکمیت دولت‌ها و تأکید بر نقش سازمان‌های بین‌المللی و جنبش‌های جدید است.

## ۱. جهان پیش از دولت

تاریخ‌نگاری نهادهای سیاسی سال‌هاست که در پی تبیین تجربه‌ای بیشتر و مفهومی جدیدتر، با خط دیگری از تحقیقات اروپایی کلاسیک، هرچند اقلیت، پیوند می‌خورد که به‌طور سنتی از گسست میان مدرنیته قرون وسطایی و مدرنیته واقعی، آگاه است؛ به بیان دیگر، بین فنودالیسم و سرمایه‌داری.

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که مجموعه کاملی از محققین، از دهه ۱۹۳۰، در زمینه‌های بسیار متنوع، ناپیوستگی اساسی بین پراکندگی قدرت سیاسی سلسله‌مراتبی فئودالیسم<sup>۱</sup> متأخر و انحصار آن را در یک مرجع واحد برجسته کرده‌اند. مشخصه سرمایه‌داری قبل از جامعه مدنی است؛ به‌طور خلاصه، گسست بین امتیازات پادشاهی و حقوق برابر بین دنیای درآمد فئودالی و دنیای سرمایه. موضوع، اطاعت و روابط شهروندی است که توسط قانون برابر شده است. همچنین، سرمایه سیاسی و اجتماعی، لازمه یک دولت است. از سوی دیگر، این حقیقت وجود دارد که دولت از هیچ زاده نشده است بلکه در طی یک روند طولانی سنتی، دارای یک ریتم خاص و تحت تأثیر عوامل مختلف در گذار عمومی‌تر از فئودالیسم به سرمایه‌داری و نقاط شکست آن (انقلاب‌های بورژوایی) رسیده است؛ فرآیندی که از طریق آن، دستگاه مرکزی دولت، اداره، ارتش، خزانه‌داری، سازمان‌دهی قلمرو خود و مرزهای آن، ملت و شهروندان ساخته می‌شوند؛ یعنی زمانی که سرمایه‌داری در کل جامعه نفوذ می‌کند یا همان‌طور که مارکس می‌گوید، زمانی که سرمایه‌داری جایگزین درآمد فئودالی می‌شود و روابط تولید سرمایه‌داری بر روابط فئودالی غالب می‌شود.

بنابراین، سرمایه‌داری در همکاری نزدیک با دولت توسعه می‌یابد و شکوفایی کامل آن نیز به معنای دقیق دولت است اما نه تا قرن نوزدهم. با این وجود، بین نظام‌های سلطه پیش از دولت که تاکنون تحلیل شده‌اند، تفاوت معناداری وجود دارد. ایالت‌های شهری و دوک‌نشین‌های غیرمتمرکز، قربانیان سلطنت‌های سرزمینی متمرکز و با معرفی عناصر مختلف دولتی (بوروکراسی، خزانه‌داری، ارتش دائمی و غیره) از طریق سلطنت‌های مطلقه، به سمت فرآیندی از دولت‌سازی تکامل یافتند. درنهایت، این روند منجر به یک واقعیت سیاسی کاملاً جدید می‌شود. روند دولت‌سازی، منطق تکاملی و انطباقی جدیدی را به شکلی ناهموار با زمان‌بندی‌های متفاوت در کشورهای مختلف و همراه با پیشرفت‌ها و معکوس‌ها به حرکت درآورد اما درنهایت به یک گسست رادیکالی با گذشته تبلور می‌کند (Maiz, 2017: 396).

## ۲. مفهوم و فرآیند تکاملی دولت‌سازی

مفهوم دولت به معنای مدرن، فرآیند پیچیده و متنوعی است که ساختار یک سیستم فرمانروایی خاص را تعریف می‌کند و مشخصه آن، انحصار نهادهای سیاسی و خشونت مشروع است. این تعریف مستلزم توضیح است. علی‌رغم این واقعیت که اصطلاح دولت در بسیاری از زمینه‌های تاریخی مختلف وجود دارد ولی معنای مفهومی متفاوتی داشته و اغلب به واقعیت‌های بسیار متفاوت از واقعیت‌های دولت در دقیق‌ترین حالت اشاره می‌نماید. احساس، مفهوم اصطلاح دولت قبل از انقلاب‌های دنیای مدرن و به‌طور دقیق، اشکال سلطه پیش از دولت را مشخص می‌کند (دولت‌های شهر، دولت رنسانس، دولت مدرن، دولت مطلقه و غیره). دولت، نتیجه طبیعی و منطقی تکامل تاریخی اشکال سیاسی را تشکیل نمی‌دهد بلکه یک نقطه ورود اجتناب‌ناپذیر و غایت شناختی بوده که از آغاز زمان از پیش تعیین‌شده است. برعکس، برای قرن‌ها، سلطنت‌های سرزمینی متمرکز با فرمول‌های متفاوت در سازمان‌دهی قدرت‌های سیاسی رقابت می‌کردند. دولت به‌عنوان یک امر ممکن و احتمالی ظهور کرد؛ نتیجه یک فرآیند پیچیده و چند علتی، تکاملی، تطبیقی و رقابتی که درنهایت ثابت شد مناسب‌ترین فرمول برای اداره سرزمینی وسیع با جمعیت زیاد و حفظ ارتش دائمی است؛ استقرار مترقیانه منطق غالب جدید دولت‌داری و متعاقب آن گسست مفهومی سه‌گانه حاکمیت، اقتصادی و سیاسی بین جهان دولت‌ها و جهان.

با این حال، اشکال سلطه پیش از دولت نباید این واقعیت را پنهان کند که بخشی از فرآیندهای ساخت دولت از نظر فکری، اجتماعی و سیاسی سرچشمه می‌گیرد. علاوه بر آن، همیشه آزمایشی و ناقص بود. روند ادعای «حاکمیت» و انحصار کامل قدرت سیاسی در یک سرزمین، همیشه آرمان‌های آرمان‌گرایانه بوده و هرگز به‌طور کامل نبوده است.

واقعیت‌های متبلور روند تمرکز قدرت سیاسی در نتیجه چالش‌های متعدد داخلی و خارجی بسیار، مورد مناقشه قرار گرفت و دستخوش پیشرفت‌ها و شکست‌های مداوم شد. نه یک مسیر واحد وجود داشت و نه مرحله‌ای نهایی، یکنواخت و همگن برای پیکربندی استاندارد یک دولت. این موارد به‌طور قابل توجهی بسته به شرایط کشوری یا تاریخی متفاوت است؛ هم از نظر ظرفیت‌های دولتی مؤثر (بوروکراسی، نظامی، مالی، قانون و نظم و غیره) و هم در تقسیم‌بندی آن‌ها به رژیم‌های سیاسی (سلطنتی یا جمهوری، مدنی یا نظامی، دموکراتیک یا استبدادی و غیره).

دولت منظری برآمده از تکامل‌گرایی و نئونهادگرایی تاریخی است، دولت به معنای دقیق مفهومی آن، یک نظام سیاسی سازگار و در حال تغییر، مجموعه‌ای متنوع و نوظهور از ابزارها، رویه‌ها، قوانین و سازمان‌ها است. دولت مدرن نه به شکل ساختاری ایستا و منزوی بلکه به‌عنوان نتیجه موقت و بسیار متنوع، فرآیند تکامل، رقابت و انطباق ناشی از شوک‌های برون‌ی (اقتصادی، سیاسی یا نظامی) ارائه می‌شود. این فرآیند چند علتی، از نظر ریتم، ویژگی و تبلور بسیار متفاوت است و کشور به کشور، به درجات مختلف، اثر عوامل مختلف را متراکم می‌کند (Maiz, 2017: 394). رشد و تکوین دولت‌سازی در مفهوم امروزی آن (دولت ملی) که انحصار بازیگری روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده است، با پیمان وستفاليا شکل گرفت. شاخص عمده دوره وستفاليا، پیدایش، رشد و تکوین دولت‌های ملی است که انحصار بازیگری روابط بین‌الملل را به خود اختصاص دادند. این قدرت‌ها توانستند قدرت‌های غیر اروپایی نظیر امپراتوری چین، ایران و عثمانی را به حاشیه رانده یا مقهور قدرت خویش سازند.

بدین سان، نظم وستفاليا، نظمی اروپایی بود که به آرامی به سراسر جهان تسری یافت. جهانی شدن این نظم یکی دیگر از ویژگی‌های عصر وستفاليا بود که برخلاف گذشته، به یک قاره یا منطقه محدود نمی‌شد. از قرن نوزدهم میلادی، نظم جهانی چنان وسعت یافت که هیچ جامعه یا کشوری نمی‌توانست در خارج از دایره الزامات آن، قرار گرفته و سرنوشت خود را به‌طور مستقل تعیین کند یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. به همین دلیل، مناقشات منطقه‌ای می‌توانست به جنگ‌های جهانی تبدیل شده و کشورهای بی‌شماری را ناخواسته به دامان خود بکشاند. جنگ‌های جهانی اول و دوم نمونه بارزی از این وضعیت بود. رقابت قدرت‌های بزرگ، اینک در عرصه جهانی جریان می‌یافت و از آنجا که اقتصاد سرمایه‌داری بر پایه صنعت، پول و بازار، برخلاف اقتصاد کشاورزی که حالت محلی داشت، دارای بعد جهانی بود و ارتباطات را نیز به مدد می‌گرفت. رقابت‌ها و جنگ‌ها هم آمیزه‌ای از سیاست و اقتصاد را به نمایش می‌گذاشتند که محدوده آن تمامی کره زمین به شمار می‌رفت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۰). معاهده وستفاليا شامل دو اصل اساسی بود که تأثیراتی شگرف، ابتدا در عرصه سیاسی و سپس در عرصه سیاست بین‌المللی بر جای گذاشت؛ از یک سو، دوران آشفتگی سیاسی به پایان رسید و پادشاهان از دخالت مراجع گوناگون در امور داخلی و خارجی حکومت‌های یافتند و از سوی دیگر، یک حاکمیت یکپارچه و متمرکز تحت حق انحصاری اتخاذ تصمیمات سیاسی شکل گرفت. صلح وستفاليا سنگ بنای نظام دولت مدرن را پایه‌گذاری نمود و استقلال و آزادی دولت‌ها در ایجاد روابط با دیگر دولت‌ها را ایجاد کرد.

### ۳. مفهوم حاکمیت

حاکمیت، وضعیتی قانونی است که دولت به هنگام برخورداری از عناصری همچون جمعیت، سرزمین و قدرت بدان منسوب می‌شود. حاکمیت عهده‌دار نقش‌آفرینی برای دولتی است که به‌وسیله آن با افراد داخل سرزمین و قلمرو خویش و کشورهای خارجی دیگر رویارویی و برخورد داشته‌اند. مقتضیات حاکمیت این است که مرجعی برای کارکردهای دولت در زمینه‌های مختلف است. این تعریف برابر این نکته است که هیچ سلطه‌ای بر سلطه دولت چه در بعد داخلی و

چه در بعد خارجی برتری ندارد. اندیشمندان و صاحب نظران سیاسی بر یک سلسله ویژگی های حاکمیت متفق القول هستند؛ از جمله قدرت برتر، یکپارچه بودن، تجزیه ناپذیر بودن و اینکه حاکمیت در برابر هیچ قدرت و تحولات و حوادث ناگهانی تسلیم نمی شود (پروین، ۱۳۸۹: ۴۵).

حاکمیت بیانگر بالاترین درجه قدرت و سلطه در دولت بوده که دربردارنده مضمونی ایجابی و مثبت در فضای داخلی و مضمونی منفی و سلبی در زمینه روابط بین الملل است. از نگاه داخلی، حاکمیت به خاطر تسلط و برتری بر افراد و جامعه از مضمونی ایجابی و مثبت بهره مند است. این قدرت و برتری دربرگیرنده آزادی و اختیار کامل در اتخاذ تصمیمات، وضع قوانین، تسلط بر ارگان ها و سازمان ها و دارای قدرت قانونی و ابزارهای لازم برای مقابله با هر نوع هرج و مرج است؛ اما از نگاه خارجی، حاکمیت مضمونی سلبی و منفی دارد و آن هم به دلیل نپذیرفتن هرگونه قدرت و سلطه برتر و بالاتر بر خود است؛ بنابراین، حاکمیت خارجی یعنی دولت، سلطه ای برتر و فراتر از خود نمی پذیرد و در زمینه های بین المللی صرفاً پایبند به تعهدات و قراردادهای بین المللی است. البته، امروزه دیگر نمی توان به آسانی و سهولت از سلطه و تفوق و برتری دولت حتی در درون مرزهای خود سخن گفت ولی این وصف هنوز به نحوی صوری تصدیق می شود که دولت ها در درون قلمرو خود، سلطه و تفوق حقوقی دارند و از قدرت های خارج مستقل هستند (پروین، ۱۳۸۹: ۴۵). آثار و نتایج متعددی بر حاکمیت مترتب است از جمله بهره مندی دولت ها از حاکمیت، برابری و تساوی دولت ها، فقدان مجوز دخالت در امور کشورها و غیره.

#### ۴. تأثیر جهانی شدن بر ساختار نظام بین الملل

جهانی شدن نه تنها موجب از بین رفتن تمایز بین درون و برون شده بلکه موجبات تولید الگوهای جدید قدرت را فراهم آورده که متضمن تغییراتی عمیق در شیوه های رفتار بازیگران و نیز در ساختارهای توسعه یابنده در جهانی پیچیده (پیوندهای فرامرزی و سطحی، چندلایه سطحی و چند مرکزی قدرت در فضای مبتنی بر وابستگی متقابل) بوده و موجب شده که قدرت به گونه ای فزاینده در عرصه های بینایی و فراملی سازمان یابد. در این رهگذر، جریان فراملی قدرت به جای اینکه حول منافع ملی و کلان سازمان بیابد، در بخش ها و عرصه های جزئی و خرد، سازمان یافته و بدین ترتیب، سازمان دهی قدرت به گونه ای فزاینده به صورت افقی و بر اساس عرصه موضوعی صورت می گیرد.

با توجه به وجود دولت های متلاشی شده در عصر جهانی شدن، روابط افقی قدرت بین مرزهای ملی از اهمیت فزون تری برخوردار شده است. در این رهگذر، نوعی گذار به ابعاد نوظهور قدرت، اصالت یافتن مشخصه های فرهنگی معنایی، هنجاری، گفتمانی و نامتقارن و اشاعه معانی غیرنظامی قدرت مانند قدرت اقتصادی، قدرت تکنولوژیک، قدرت بازیگری و قدرت اجماع سازی در عصر جهانی شدن، در حال رخ دادن است. ظهور بازیگران غیردولتی، از سازمان ها گرفته تا حتی افراد و نقش آفرینی آن ها در کنار دولت ها، یکی از ویژگی های دوران انتقالی در نظام بین الملل به شمار می آید. بدین ترتیب، منابع غیرنظامی قدرت و به ویژه قدرت اقناعی و گفتمان های تأثیرگذار جهانی در شکل گیری ساختار آتی روابط بین الملل نقش برجسته ای دارند.

ارتقاء نقش و گستره فعالیت سازمان های بین المللی بین الدول، نهادهای بخش خصوصی، نهادهای مالی جهانی و نهادهای مدنی بین المللی، موجب هم پیوندی دولت ها در نظام بین الملل شده و وابستگی و نزدیک شدن دولت-ملت ها به یکدیگر را سبب گردیده است. پیوستگی متقابل دولت ها به یکدیگر و تغییر ظرف فعالیت آن ها از تصدی گری به تنظیم کننده روابط بین نهادهای داخلی، منطقه ای و جهانی، موجب بروز نظم جهانی پساستفالی از منظر مک گرو شده است. از این نظم متأثر از فرایند جهانی شدن، تعبیر مختلفی از قبیل جهان پساتاریخی، عصر پسا صنعتی، عصر انقلاب ارتباطات، جامعه فرا صنعتی، عصر اطلاعات، عصر دیجیتال، موج سوم، عصر معرفت، جامعه شبکه ها، تمدن

چهارم یا تمدن انفورماتیکی شکل گرفته که نشانگر تغییر در ماهیت قدرت و نیز در نوع و تعداد بازیگران نظام بین‌الملل است (دهشیری، ۱۳۹۳: ۱۴).

اصطلاح جهانی شدن از اواسط دهه ۱۹۸۰ متداول شد و به معنای فروریختن مرزها و فراتر رفتن از آن در سطح جهانی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و غیره بوده که دگرگون شدن ساختارهای محلی به جهانی را به دنبال دارد. ابعاد و دامنه فرایند جهانی شدن آن قدر وسیع و گسترده است که تمام شئون زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است، تا جایی که برخی از صاحب‌نظران آن را به‌عنوان بزرگ‌ترین رخداد تاریخ بشری یاد کرده‌اند به‌طوری‌که چند دهه گذشته در پرتو توسعه انقلاب ارتباطات الکترونیکی، مفهوم فاصله و فضا به گونه‌ای غیرقابل تصور در هم ریخته است. جهانی شدن به شکل امروزی آن از زمان فروپاشی کمونیسم و نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد عینیت یافته است. درواقع، جهانی شدن به فرآیندی اطلاق می‌شود که طی آن، جریان آزاد اندیشه، انسان، کالا، خدمات و سرمایه در دنیا میسر و محقق گردد.

## ۵. ساختار حقوق بین‌الملل

### ۱-۵. معاهده

معاهدات بین‌المللی، مرسوم‌ترین آیین قانون‌سازی در حقوق بین‌الملل کنونی هستند که همچنان شکل سنتی خود را محفوظ داشته‌اند. با وجود حرکت جامعه بین‌المللی به سوی تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک امر مطلوب، ساختار شکلی این فرآیند همچنان آنالوگ باقی مانده است و هر دولت در برابر دولت دیگر، فقط تا جایی تعهد می‌پذیرد که آن دولت نیز به همان ترتیب متعهد شده باشد و بدین وسیله یک‌جانبه نبودن تعهدات تضمین می‌شود (کدخدایی و مقامی، ۱۳۹۵: ۴۶۸).

حقوق معاهدات کلاسیک، نمونه‌ای از ساختار افقی حقوق بین‌الملل است و تمرکز آن بر تعامل با تابعان مستقل و برابر است. غالباً قدرت انعقاد معاهدات در خصوص تابعان حقوق بین‌الملل از جمله سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای غیردولتی به سیستم فرعی مثل قانون اساسی کشورها واگذار می‌شود. پیمان‌سازی توسط سازمان‌های بین‌المللی در این خصوص چنان گسترده شده بود که تا سال ۱۹۸۶، تدوین دومین کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، ضروری تلقی شد. کنوانسیون ۱۹۶۹ با چند تعدیل، عمدتاً جنبه رویه‌ای دارد. نگرش مردم نسبت به پذیرش سازمان‌های بین‌المللی در جامعه پیمان‌نویسان رسمی را شاید بتوان به بهترین نحو در بندهای پایانی کنوانسیون ۱۹۸۶ مشاهده نمود. کنوانسیون برای کشورها و سازمان‌های بین‌المللی باز است اما فقط تصویب‌های دولت‌ها به تعداد لازم برای لازم‌الاجرا شدن آن حساب می‌شود درحالی‌که ظرفیت دولت برای انعقاد تعهدات معاهده نامحدود است. در اصل، نهادهای دولتی فرعی و سازمان‌های بین‌المللی معمولاً محدود به اختیاراتی هستند که به‌طور صریح یا ضمنی به آن‌ها واگذار شده است. دامنه گسترده مقررات به‌واسطه معاهدات، گاهی اوقات منجر به درگیری بین قدرت مشروط نهادهای تابع دولت و ایجاد انحصار انعقاد معاهدات توسط دولت مرکزی شده است (Schreuer, 1993: 454).

### ۲-۵. عرف

اگرچه در حقوق بین‌الملل، نظریه‌های کاملاً متفاوتی در زمینه حقوق عرفی وجود دارد اما می‌توانیم بین دیدگاه‌های بنیادین و اصولی قائل به تفکیک شویم که هر کدام عرف را به ترتیب ذیل تحلیل می‌کنند (باربریس، ۱۳۷۲: ۳۱۳):

- ✓ عرف اعلام حقوق از قبل موجود است.
- ✓ عرف روش ایجاد حقوقی است. به عبارت دیگر، عرف منبع حقوق است.



✓ عرف حقوقی است که با روش حقوقی ایجاد نمی شود اما علل وجودی آن با این روش قابل بررسی و تبیین است.

قانون عرفی معمولاً مرتبط با رویه دولتی است. عملکرد سازمان های بین المللی معمولاً به دولت مربوطه نسبت داده می شود. اگر بتوان آن را به دولت نسبت داد، حتی در زمان هایی که به شکل مستقل عمل می کنند، اظهارات فردی نمایندگان دولت یا رفتار رأی دهی به وضوح رویه ای دولتی است ولی توصیف عملکرد ارگان های مستقل مانند دبیرخانه سازمان ملل متحد یا کمیسیون اتحادیه اروپا به عنوان رویه دولتی به وضوح یک تخیل است. در نتیجه، جامعه بین المللی دیگر منحصرأً متشکل از دولت های مستقل نیست و از این رو، حقوق بین الملل عرفی نمی تواند به تنهایی مبتنی بر رویه دولت باشد (Schreuer, 1993: 456).

### ۵-۳. اصول حقوق بین الملل

مشخص کردن ماهیت اصول کلی، علاوه بر تبیین حوزه این اصول، زمینه را برای شناخت ویژگی های آن فراهم می کند. به گفته فرانسوا ژنی، در عالم حقوق، تعریف، ابزاری اساسی برای شناخت احکامی است که بر یک عمل بار می شود. به رغم این اهمیت، چنانچه نشان داده خواهد شد، دیدگاه های متفاوتی در خصوص مفهوم اصول کلی بیان شده است. فرهنگ واژه شناسی حقوق بین الملل پروفیسور بدوان، حداقل پنج معنی را برای اصطلاح اصول حقوق بین الملل به کار برده است (محمودی کردی، ۱۳۹۷: ۳۳۱):

- ✓ مجموعه قواعد حقوقی حاکم بر روابط بین الملل و حقوق بین الملل عام
  - ✓ قواعد بنیادین حقوق بین الملل که در قالب معاهدات و عرف قرار نمی گیرند و مطابق بیان کنوانسیون های ۱۸۹۹-۱۹۰۷، شامل رویه های تثبیت شده میان ملل متمدن قوانین بشریت و الزامات وجدان عام می شوند.
  - ✓ ابزارهای توصیف هنجارهای خاص حقوق بین الملل با هدف تأکید بر کلیت و اهمیت هنجارها
  - ✓ اصول سیاسی و حقوقی حاکم بر روابط بین المللی مثل اصول مندرج در اعلامیه هلسینکی
  - ✓ مجموعه اصول مشترک برگرفته از نظام های حقوقی داخلی که در نظام حقوق بین الملل قابل اعمال باشد.
- در بند ج ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری، از اصول کلی، تحت عنوان منبع اصلی حقوق بین الملل با عبارت اصول کلی مورد پذیرش نظام های حقوقی متمدن یاد شده است. این مقرر، اصول کلی را تعریف ننموده و همین امر، راه را برای تفاسیر متعدد باز گذاشته است. تعریف و تفسیر مضیق این اصول، تنها شامل نظام های برگرفته از داخلی می شود اما در برداشت موسع بند ج ماده ۳۸، اصول خاص حقوق بین الملل را نیز در بر می گیرد (محمودی کردی، ۱۳۹۷: ۳۳۳).

اصول کلی حقوق در صورتی که توسط کشورهای متمدن به رسمیت شناخته شوند، به عنوان منبع حقوق بین الملل واجد شرایط هستند و در حالی که صفت «متمدن» به عنوان تبعیض آمیز و نامربوط نادیده گرفته شده است، ظاهراً شرط منشأ در قوانین ملی باقی است. با این حال، باید بدیهی باشد که در ایالات فدرال با سیستم های حقوقی متمایز، این موضوع نمی تواند تنها به قانون در سطح ملی اشاره کند. همچنین، واضح است که اصول حقوقی تدوین شده توسط سازمان های بین المللی در سطح منطقه ای و جهانی، بخشی از این مجموعه قوانین است؛ بنابراین، قانون حاکم بر استخدام توسط قانون رقابت سازمان ملل یا اتحادیه اروپا، سرنخ های مهمی در مورد اصول کلی در این زمینه ها به دست می دهد (Schreuer, 1993: 457).



## ۵-۴. تصمیمات نهادهای بین‌المللی

تصمیمات نهادهای بین‌المللی باید بارزترین شاخص نقش قانون‌ساز مستقل در سطح بین‌المللی باشد. تلاش برای وارد کردن این منابع به بستر انواع منابع سنتی‌تر، با توصیف آن‌ها به عنوان قانون معاهده ثانویه یا به عنوان رویه بسیار سازمان‌یافته دولتی، صرفاً منعکس‌کننده ناتوانی نویسندگان این توصیفات در کنار آمدن با فرآیندهای تصمیم‌گیری جدید است که توسط بازیگران جدید انجام می‌شود (Schreuer, 1993: 457).

## ۶. دایره حاکمیت و چگونگی تحولات بین‌المللی

با گذشت زمان، نظریه حاکمیت مراحل متعددی را پشت سر نهاد و در اثر تحولات بین‌المللی، حاکمیت مطلق و نام دولت‌ها بر ملت و سرزمین خویش به حاکمیت منعطف و شکننده تبدیل شد. امروزه با تغییر تهدیدات از نظامی امنیتی به اجتماعی-اقتصادی با فرهنگی علیه حاکمیت دولت‌ها، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که جلوه‌های حاکمیت در دوره جهانی دستخوش چه دگرگونی‌هایی خواهد شد؟

بر اثر مرور زمان، با آشکار شدن نشانه‌هایی از بروز تغییر در مسئولیت‌های دولت، بعضی از صاحب‌نظران در تحلیل خود کم‌رنگ شدن نقش دولت در جهت مصلحت و منافع شرکت چندملیتی را مورد تأیید قرار می‌دهند زیرا برای دولت‌ها، جلوگیری از فعالیت شرکت‌های چندملیتی در درون مرزهای خود بسیار سخت و دشوار است. این شرکت‌ها از توانایی‌هایی برخوردارند و در صورت وقوع تعارض بین فعالیت شرکت و سیاست دولت محل فعالیت می‌توانند با استفاده از آن توانایی‌ها، تولیدات محلی را هدف تهدید قرار دهند و از افزایش تولید و صادرات آن به سایر کشورها جلوگیری نمایند و حتی تا سرنگونی نظام سیاسی پیش روند؛ هرچند هدف اولیه این نوع شرکت‌ها بالا بردن سود و منافع بود ولی امروز دارای نقش سیاسی شده‌اند و دیدگاه‌های خود را به وسیله ابزارهای فشار به کشورهای ضعیف و حتی قوی تحمیل می‌کنند.

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان گفت جهانی شدن در ارتباط با حاکمیت دولت‌ها به دو قسمت و جهت پیش می‌رود؛ یکی تهدیدکننده و سلب‌کننده حاکمیت داخلی دولت‌ها به سود نهادهای مافوق ملی و دیگری، برتری ارزش‌های خارجی بر ارزش‌های ملی و داخلی. در نتیجه این تحولات، دولت‌ها قدرت و اقتدار خود را به عنوان نماینده حقیقی و واقعی مردم به نفع نیروهای اجتماعی متجدد از دست می‌دهند. دولت‌های ضعیف و جهان‌سومی، بیش از دیگران در معرض تهدید قرار دارند؛ بنابراین، در عصر جهانی شدن، دو خطر جدی دولت‌ها را تهدید می‌کند؛ خطر اول، ازهم‌گسیختگی حاکمیت و انتقال آن به نهادهای بین‌المللی بزرگ‌تر و خطر دوم، تشدید درگیری‌های هویتی و جنگ داخلی که حاکمیت را در معرض تهدید قرار می‌دهد و موجبات بروز شکاف در وحدت داخلی و ملی کشورها در نتیجه بغرنج شدن وضعیت دولت‌ها را فراهم می‌نماید.

حقوق بین‌الملل در پرتو نظام جهانی جدید، از یک طرف موجب بروز شکاف در حریم فضای اختصاصی-داخلی دولت‌ها و از طرف دیگر، وسیله‌ای برای تعیین حد و حدود حاکمیت شده است. بسیاری از تحولات و تغییرات عصر کنونی، مصادیق و مبدأ حاکمیت و سلطه دولت را به مبارزه می‌طلبند (پروین، ۱۳۸۹: ۴۸). حاکمیت داخلی دولت‌ها و برتری ارزش‌های ملی و داخلی در مفهوم جهانی شدن و یکپارچه شدن دولت‌ها گسیخته می‌شود و نهادهای بین‌المللی قدرتمند جایگزین آن می‌گردد. این همان خطری است که دولت‌ها را در این مفهوم تهدید می‌کند.

## ۷. جهانی شدن و حاکمیت دولت

دولت مدرن که از آن به دولت وستفالیایی یا دولت ملت هم یاد می‌شود، سازمان فرمانروایی سیاسی و نظامی بوده و از سرزمین مشخص و حاکمیت بر سرزمین برخوردار است. حکومتی که متشکل از ادارات و نقش‌های عمومی است، مرزهای ثابتی دارد، زور را انحصاری بر جمعیت اعمال می‌کند، جمعیت آن کمابیش حس هویت ملی دارند و حکومت می‌تواند به اطاعت و وفاداری ساکنان سرزمین اعتماد کند (Opello, 2004: 3).

مهم‌ترین وجه تمایز دولت مدرن از دولت پیشامدرن، تمرکز اعمال قدرت سیاسی یا حاکمیت بوده و از مهم‌ترین نتیجه‌های یکپارچه شدن اعمال حاکمیت، تمرکز صلاحیت ایجاد قاعده حقوقی در حکومت است (هابس، ۱۳۸۷: ۲۵۳). در خصوص تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت، دو نظر قابل ارائه است؛ نظر اول، جهانی شدن حاکمیت دولت را تضعیف می‌کند و نظر دوم، جهانی شدن تأثیری بر ماهیت حاکمیت ندارد. پذیرش هر یک از این دیدگاه‌ها بر تحلیل روند ایجاد قاعده حقوقی اثرگذار است. نظریه پردازان پساحاکمیت معتقدند، در فرایند جهانی شدن از حاکمیت به پساحاکمیت گذار می‌کنیم. عنصر اصلی در تعریف حاکمیت، قدرت برتر و اعمال آن است. نظریه پردازان از بدن<sup>۱</sup> تا هابز<sup>۲</sup> و پس از او، معتقدند که لازمه تضمین برتری قدرت دولت این است که قدرت به صورت نامحدود، مطلق و یکپارچه یا تجزیه‌ناپذیر اعمال شود چراکه در غیر این صورت، هیچ نهادی نمی‌تواند تصمیم آخر را، از جمله در قالب قاعده حقوقی، اتخاذ کند (Bellamy, 2003: 171).

بنابراین، توزیع عمودی و سلسله‌مراتبی قدرت، الزامی است. پساحاکمیت گراها معتقدند دو ویژگی حاکمیت یعنی یکپارچگی و اطلاق، تا حد زیادی تضعیف شده است. استقلال دولت‌ها تنها در فرض داشتن شرط‌های شکلی و ماهوی مشروعیت (مانند وجود دولت دموکراتیک، تفکیک قوا، احترام به حقوق و آزادی‌های شهروندان و غیره)، مطلق محسوب می‌شود و در غیر این صورت، مشمول مداخلات بشردوستانه و تضمینات فصل هفتم منشور ملل متحد خواهند شد. از طرف دیگر، تعهدات و توافق‌های بین‌المللی، استقلال دولت را به عمل در محدوده‌های مهم و مشخص محدود کرده است. دولت‌ها و نمایندگان آن‌ها بازیگران اصلی سازمان‌هایی مانند اتحادیه اروپا، اتحادیه غرب اروپا و ناتو هستند به نحوی که تعاملات و همکاری‌های پر شمار آن‌ها اعمال مستقلانه را تعدیل و اصلاح می‌کند. بدین ترتیب، حاکمیت بین دولت‌ها، ائتلافی یا اشتراکی و تا حدی تقسیم شده است و تصمیم آخر با ملاحظات اقتصادی، نظامی و حتی اجتماعی و مدنی در سازمان‌های بین‌الدولی مانند ملل متحد و اتحادیه اروپا گرفته می‌شود.

از طرف دیگر، افزایش قدرت نهادهای منطقه‌ای، الگوی عمومی اعمال قدرت در نظام‌های فدرال را با چالش مواجه کرده و از فدرالیسم به کنفدرالیسم یا اشتراک‌گرایی سوق داده است. بر مبنای این دیدگاه، دولت در اعمال قدرت از جمله ایجاد قاعده حقوقی، ملزم به رعایت محدودیت‌های ناشی از تعهدات بین‌المللی و جهانی است و دیگر نمی‌تواند با استناد به اعمال حاکمیت، به شکل مطلق اقدام کند.

تحولات حاکمیت در دوران جهانی را به گونه‌ای دیگر هم می‌توان دید. به طور کلی، حاکمیت در دو سطح درونی و بیرونی قابل مطالعه است. حاکمیت بیرونی تأمین‌کننده برابری دولت در روابط با دیگر دولت‌ها و حاکمیت درونی به منزله فصل الخطاب بودن تصمیم دولت در حیطه صلاحیتش در سطح داخلی است. به نظر می‌رسد برخلاف نظر قائلین به پساحاکمیت، حاکمیت نابود نمی‌شود و حتی در نتیجه‌گیری از مقدمات آنان، در سطح ملی و فراملی، دولت از بخشی از صلاحیت‌های خود صرف نظر می‌کند؛ بنابراین، تغییر در حیطه صلاحیت به وقوع پیوسته است و نه حاکمیت.

غلبه رویکرد نئولیبرال<sup>۱</sup> و حرکت از دولت رفاه توتالیتیر<sup>۲</sup> به دولت رفاه لیبرال منجر به کوچک‌تر شدن حکومت و انتقال بخشی از صلاحیت‌های حکومت در حوزه‌های گوناگون از جمله ایجاد قاعده حقوقی از بخش دولتی به جامعه مدنی و بخش اقتصاد خصوصی شده است؛ یعنی این دو نهاد با حکومت در هدایت امور جامعه و ایجاد قاعده حقوقی سهیم هستند. بدین ترتیب، شاهد ورود "زاممداری" با تعریفی جدید به معادلات حقوق عمومی و حتی تبدیل آن به یکی از مبانی این نظم حقوقی هستیم. زمامداری، اعمال اقتدار از طریق سنت‌ها و نهادهای رسمی و غیررسمی به‌منظور تأمین منافع عمومی است و دربرگیرنده حکومت، بخش خصوصی و جامعه مدنی است. این سه نهاد با توافق بر اصولی از جمله حاکمیت قانون، مشارکت، مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی، وفاق، رعایت حقوق بشر و غیره که در مجموع به "زاممداری" تعبیر می‌شود، با اعمال سطحی از قدرت عمومی، امور عمومی را هدایت می‌کنند. به عبارت دیگر، صلاحیت‌های حکومت به مثلث زمامداری منتقل شده است ولی دولت در حیطه صلاحیت‌های باقی‌مانده اعمال حاکمیت می‌کند.

از میان صلاحیت‌های سه‌گانه حکومت در دولت مدرن، تنها صلاحیت ایجاد قاعده حقوقی، انحصاری بوده و حکومت همواره در اجرا و قضاوت شریکانی داشته است؛ بنابراین، تأکید غیر انحصاری شدن صلاحیت نیز بر تحول در حوزه ایجاد قاعده حقوقی است. از طرف دیگر، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و به‌تازگی، جامعه مدنی جهانی به‌ویژه در استانداردسازی در حوزه محیط‌زیست از کنشگران ایجاد قاعده حقوقی در سطح جهانی هستند. دولت، بخش دیگری از صلاحیت‌های پیشین خود را به این نهادها منتقل کرده است؛ البته به‌واسطه فعالیت و عضویت خود و اتباعش در این نهادها، صلاحیت‌های جدیدی هم یافته است به‌نحوی که می‌تواند به‌طور مثال، با اتکا بر مداخلات بشردوستانه، در امور ملی دیگر دولت‌ها نیز وارد شود. به‌علاوه، به نظر می‌رسد دولت هر زمان اراده کند، می‌تواند آن بخش از صلاحیت خود را که با دیگر دولت‌ها در قالب تعهدهای بین‌المللی به اشتراک گذاشته است، پس بگیرد. بدیهی است که طرح احتمالی مسئولیت بین‌المللی، تغییری در ماهیت حقوقی امر ایجاد نمی‌کند (شهابی و رحمتی‌فر، ۱۳۹۲: ۲۴).

جهانی شدن جدیدترین عامل مرگ دولت در سنت قدیمی و نشانه پایان نظام مستقل متشکل از دولت‌های نظام حاکم است. از این رو، حاکمیت، موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

## ۸. تصویر چندلایه حقوق بین‌الملل

انتشار تدریجی اختیارات در میان انواع مختلف بازیگران حقوق بین‌الملل، برداشت سنتی ما از این حقوق را با تردید مواجه می‌کند. جذابیت اصلی دولت‌محوری، سادگی آن است. حقوق بین‌الملل، تکنیک‌هایی را برای نادیده گرفتن یا تفسیر ساختارهای جایگزین ایجاد کرده است. نهادهای تابع دولت به‌سادگی به سطح ملی بازمی‌گردند. فعالیت‌ها، حقوق و تعهدات آن‌ها به دولت مرکزی نسبت داده می‌شود. یک تصویر متمایز وجود دارد که به سطح برجسته‌ترین و قدرتمندترین شرکت‌کننده کاهش می‌یابد. این احتمال وجود دارد که کهن‌الگوی دولت، همان‌طور که می‌دانیم، برای مدتی به حیات خود ادامه دهد و حتی در نقش خود به‌عنوان قدرتمندترین بازیگر باقی بماند. با این حال، شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد روند توزیع مجدد عملکردهای معتبر ادامه خواهد یافت و عنصر عمودی در یک نظم افقی غالب به رشد خود ادامه خواهد داد. دولت مستقل هنوز هم ستون اصلی بین‌المللی ما است و هیچ مدرکی مبنی بر فروپاشی یا در خطر فروپاشی آن وجود ندارد؛ بلکه وزن ثابتی که حمل می‌کند به تدریج به ستون‌های دیگر (فعلاً کوچک‌تر) منتقل می‌شود. این روند که تدریجی و نامنظم است، در داخل با سرعت بیشتری پیش خواهد رفت. برخی

1. neoliberal  
2. totalitarian

از مناطق نسبت به مناطق دیگر، احتمالاً اشکال مختلفی به خود می گیرد. تصویری که از همه این ها پدید می آید، هنوز تا حدودی پراکنده است اما به اندازه کافی متمایز است که بررسی مجدد تعدادی از مفروضات مربوط به حقوق بین الملل را که ما به آن ها عادت کرده ایم، تضمین می کند. به جای اینکه به دنبال کرسی حاکمیت باشیم، باید چارچوب فکری خود را با واقعیتی چندلایه متشکل از انواع ساختارهای معتبر تنظیم کنیم. تحت این رویکرد کارکردگرا، آنچه اهمیت دارد، وضعیت رسمی یک بازیگر نیست بلکه اجرای واقعی یا ترجیحی وظایف آن است. به عنوان مثال، تلاش برای منزوی کردن این مفهوم معنادار نیست که در آن جامعه، اروپا از یک سازمان بین المللی به یک کشور اروپایی تبدیل می شود بلکه باید به طور دقیق بررسی کنیم که این جامعه دقیقاً چه وظایف و اختیاراتی را از کشورهای عضو خود بر عهده گرفته است. ما باید به این ایده عادت کنیم که علی رغم تغییر مداوم اختیارات به جامعه، این نهاد به عنوان یک نهاد بین المللی همراه با کشورهای عضو خود، برای مدت زمان طولانی به حیات خود ادامه خواهد داد (Schreuer, 1993: 453).

## ۹. به سوی دیگر بازیگران حقوق بین الملل

مهم تر از توصیف واقعیت های کنونی، روندهای خاصی است که در نقش بازیگران در نظام بین الملل و ساختارهای قدرت مقتدر قابل درک است. دولت ها در حال واگذاری اغلب یا برخی از وظایف خود به دیگر بازیگران در سطح زیردولتی و همچنین در سطح بین ایالتی هستند.

### ۹-۱. نهادهای تابع دولت

در ایالات فدرال، وظایف رسمی بین دولت فدرال و واحدهای جزء (ایالت ها، مناطق، کانتون ها، استان ها) تقسیم می شود. حقوق بین الملل تمایل دارد که چشم خود را بر ساختارهای فدرال ببندد و توزیع وظایف آن ها را به عنوان یک قانون در نظر بگیرد. موضوع داخلی این نگرش، یک مفهوم واحد از دولت مستقل و حقوق بین الملل را به عنوان یک سیستم افقی از مشارکت کنندگان متقابل تقویت کرده است. تعدادی از قوانین اساسی ملی، اختیارات محدودی را به نهادهای زیردولتی برای تنظیم برخی موضوعات در سراسر مرزهای ملی با سایر ایالت ها یا نهادهای زیردولتی اعطا می کنند. به ندرت، نهادهای زیردولتی برای تنظیم مواردی مانند حفاظت از محیط زیست، استفاده از دریاچه ها و رودخانه ها و برنامه ریزی منطقه ای، ترتیبات فرامرزی محلی را وارد می کنند. طبقه بندی این ترتیبات به عنوان فراقانونی و عدم تعلق مناسب به حوزه حقوق بین الملل، احتمالاً بیشتر بیانگر ناتوانی در کنار آمدن با این پدیده است تا توصیف کافی از واقعیت (Schreuer, 1993: 450).

### ۹-۲. سازمان های بین المللی

وقتی صحبت از سازمان های بین المللی به میان می آید، تصویر به طور قابل توجهی پویاتر است. در طول دهه های گذشته، دولت ها، سازمان های منطقه ای و جهانی متعددی را ایجاد کرده اند. صرف وجود تعداد زیاد این سازمان ها، لزوماً نشان دهنده تغییر در ساختار نظام بین الملل نیست. سازمان های بین المللی که بیش از عرصه ای برای تعامل اعضاء خود نیستند، صرفاً بر ماهیت بین دولتی نظام سنتی تأکید می کنند. با این حال، دولت ها تعداد قابل توجهی از وظایف و اختیارات را نیز به آن ها واگذار کرده اند؛ تا جایی که این نهادها به خودی خود بازیگر می شوند و تا حدودی اختیار و کنترل را اعمال می کنند، پس باید به عنوان یک بعد جدید در جامعه بین المللی دیده شوند. اکثر سازمان های فنی در نگاه اول به سختی واجد شرایط بازیگران مستقل بین المللی هستند اما در برخی از حوزه های فعالیت آن ها و در مناطق جغرافیایی

خاص، وظایف آن‌ها فراتر از هماهنگی صرف فعالیت دولت است؛ به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، سازمان‌ها و برنامه‌هایی مانند سازمان بهداشت جهانی، برنامه توسعه سازمان ملل متحد و آژانس امداد و کار سازمان ملل متحد، ساختارهایی ایجاد کرده‌اند که بیشتر یادآور مدیریت دولتی است و معمولاً با ایالت‌ها مرتبط است تا نهادهای بین دولت (Schreuer, 1993: 452).

امروزه، شاهد نهادهای تابع دولت هستیم که بیشتر وظایف و اختیارات دولت به آن‌ها واگذار شده است و باید به‌عنوان بازیگران جدید و مستقل حقوق بین‌الملل شناخته شوند. با این وجود، همچنان نقش دولت در این نظام و جایگاه آن برای سازمان‌های بین‌المللی از بین نرفته و به رسمیت شناخته می‌شود.

### ۳-۹. ساختارهای کنفدراسیون

همکاری فراملی، به غیر از سازمان‌هایی که توسط معاهدات بین دولت‌های مستقل ایجاد شده‌اند، نسبتاً نادر شده است. اتحادیه‌های شخصی دولت‌ها تحت یک پادشاه، در درجه اول از منافع تاریخی برخوردار هستند. گسترش جمهوری خواهی و دموکراسی از اهمیت آن‌ها کاسته است. کشورهای مشترک‌المنافع (که قبلاً مشترک‌المنافع بریتانیا نامیده می‌شد) که زمانی ساختاری قدرتمند داشت، به آرامی به گروهی سست از دولت‌ها با پیوندهای تاریخی تبدیل شد تا ساختارهای معتبر باقی بماند اما این وضعیت، بیشتر شبیه همکاری بین مقامات دولتی است.

### ۱۰. تحول در نوع بازیگران حقوق بین‌الملل

با توجه به جابه‌جایی عمده در قدرت در عصر جهانی شدن، بازیگرانی از قبیل سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادها و رسانه‌ها و جامعه مدنی بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی یا فراملیتی، سازمان‌های بین‌المللی بین حکومتی سندیکاها بین‌المللی، به‌گونه‌ای هم‌ردیف و هم‌عرض دولت‌ها قرار گرفته‌اند که می‌توان سخن از قدرت افقی به‌جای قدرت عمودی به میان آورد. قرن بیست و یکم را می‌توان قرن "متکثر شدن نهادی" دانست. حکمرانی چند سطحی، نهادهای منطقه‌ای، نهادهای فروملی و تراکم شبکه‌های بین حکومتی، همگی دولت‌ها را در شبکه‌های قدرت قرار داده‌اند. این تکثر بازیگران، موجب شده که اقدام‌های نهادی و فرایندهای سیاسی، بیش‌ازپیش در فراسوی مرزهای جغرافیایی درهم تنیده شوند. اهمیت بازیگران غیردولتی و ساختارهای غیررسمی قدرت در کنار بازیگران دولتی و ساختارهای رسمی و نقش آفرینی مردم و افکار عمومی و نهادهای مدنی، دوشادوش دولت‌ها به‌گونه‌ای است که جامعه مدنی جهانی از طریق شبکه‌های هوادار و در روابط نزدیک با رژیم‌های بین‌المللی اجتماعی مدار، به‌ویژه با موضوع‌هایی چون حقوق بشر و امنیت انسانی، موجبات ارتقاء آگاهی بین‌المللی و نگرانی جامعه جهانی درباره مسائل عدالت اجتماعی، فقر، فساد و تبعیض را فراهم می‌آورد و گستره‌ای از ارتباطات رسمی و غیررسمی را توسعه می‌بخشد.

بدین ترتیب، جهان در حال گذار کنونی، حالتی چندضلعی و چندوجهی دارد که از بازیگرانی متعدد تشکیل شده و به‌صورت افقی به تأثیرگذاری متقابل برای شکل‌دهی به نظم نوین انتقالی می‌پردازد. تکثیر ساختار قدرت و کثیرالاضلاع بودن آن، با توجه به انواع متفاوت بازیگران و ساختارها و تمایز بین سطح قدرت بازیگران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و گفتمانی، موجب شده که رقابت میان الگوهای حکومتی از قبیل لیبرال دموکراسی و مردم‌سالاری دینی به‌جای ایدئولوژی‌های سیاسی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شود. امکان نقش آفرینی جهان اسلام با توجه به قدرت گفتمانی آن و نیز افزایش نقش و جایگاه بازیگران منطقه‌ای مستقل در مقایسه با بازیگران فرامنطقه‌ای، به‌ویژه در پی گسترش امواج بیداری اسلامی از سال ۲۰۱۱ به بعد، موجب شده که در نظام تک-چندقطبی یا یک-چند مرکزی در حال گذار، جهان اسلام نیز در زمره این چند مرکز قرار گیرد. افزون بر این، در چنین نظام تک-

چند قطبی، یک قدرت نمی تواند داعیه دار رهبری و ابر قدرتی در جهان باشد بلکه نیازمند همکاری و همیاری با سایر قدرت ها اعم از بین المللی و منطقه ای است. می توان اذعان داشت که در دوران در حال گذار کنونی، به دلیل تأثیر جهانی شدن، شاهد تحول قدرت به سوی تلفیقی از غیر نظامی شدن، چند جانبه گرایی و مدنی شدن هستیم که توسط منطقه ای شدن تقویت شده است. در عین حال، روابط بین الملل از حالت قطبی شدن، رادیکال گرایی یک جانبه گرایی خارج شده و به سوی اعتدال و هم پیوندی در حال سوق یافتن است (دهشیری، ۱۳۹۳: ۱۴). تحول در نوع بازیگران باعث شده است تا جامعه بین المللی به دستاورد جدیدی در روابط بین الملل دست یابد که اصول عمده آن عبارت است از کاستن محوریت دولت، تأکید بر نقش سازمان های بین المللی و جنبش های جدید اجتماعی، تلاش برای استقرار صلح و خاتمه دادن به ستیز میان ملت ها و استقرار ترتیبات جدید جهانی (معینی علمداری، ۱۳۸۰: ۴۷). نظم نوین بین المللی کنونی در یک ساختار موازی دولت ها با سازمان های بین المللی شکل می گیرد. سازمان های بین المللی در راستا و موازی با دولت ها قرار گرفته اند. در نظام جهانی شدن، بازیگران هم راستا حرکت می کنند و رهبری و ابر قدرتی تنها یک دولت در این نظام، مفهومی ندارد.

### نتیجه گیری

جهانی شدن فرآیندی ارزشمند است که با توجه به دگرگونی در ساختار حقوق بین الملل صورت گرفته، موجب انتقالی شدن نظام مذکور شده و تحول در نوع و تعداد بازیگران را در جامعه بین المللی ایجاد می کند به گونه ای که کنشگران نظام بین الملل دیگر فقط دولت ها نیستند بلکه سازمان های بین المللی، شرکت های چند ملیتی، سازمان های مردم نهاد بین المللی و غیره نیز در جامعه بین المللی سهم دارند. تعامل بین بازیگران فروملی، فراملی، منطقه ای و نیز تلفیق سطوح تحلیل محلی، ملی، منطقه ای و جهانی در عین حفظ تنوع فرهنگی جوامع و تحقق هویت های چند لایه در دنیای وابستگی متقابل، موجب اهمیت سیاست های چند بعدی، منعطف و تحول پذیر و نیز اهمیت مدیریت عرصه هایی از قبیل زمان، سرعت، تصویر، تغییر و تنوع شده است. جهانی شدن موجب شده تا ماهیت قدرت در نظام بین الملل از قدرت سخت به قدرت نرم، جهت یابد. جهانی شدن، به جای اینکه یک واقعیت تکمیل شده باشد، یک فرایند است از نگاهی دیگر. جهانی شدن به گونه ای موجب بازسازی کارکردهای قدرت دولت ها شده که حاکمیت دولت ها در فرایند حکمرانی جهانی، متأثر از سازمان های فوق ملی و نهادهای فرو ملی شده و حاکمیت و اقتدار، بین نهادهای داخلی، منطقه ای و جهانی تقسیم شده است. به طور خلاصه، مبدأ حاکمیت دائمی و مستمر است و زوال نمی یابد، مگر اینکه برخی حقایق و وظایف با گذر زمان ناگزیر دستخوش تغییر شوند. زوال حاکمیت دولت یا همان جهانی شدن حاکمیت و تحولات بین المللی معاصر بر پایان یافتن حاکمیت دلالت ندارد بلکه دال بر تغییر مفهوم و توزیع آن است. حاکمیت، دیگر مختص به دولت و ملتی خاص نیست بلکه مجامع بین المللی در تعیین حد و مرز آن مشارکت دارند.

جهانی شدن یا زوال حاکمیت دولت ها یک فکر و ایده است که در تفکر و سیاست های معاصر جای می گیرد و از تحولات جهان، افکار ملت ها و فرهنگ های گوناگون برخاسته است. هدف از جهانی شدن، کاستن محوریت حاکمیت دولت ها و تأکید بر نقش سازمان های بین المللی و جنبش های جدید است که روندی تدریجی و تکاملی را طی کرده و همچنان در حال پیشروی است.

## منابع

- امین‌زاده، الهام و عزیززاده، مسعود. (۱۳۹۲). اصول کلی حقوقی و حاکمیت دولت‌ها مشارکت منبع فراموش شده در ساخت حقوق بین‌الملل، فصلنامه حقوق و علوم سیاسی، ۱(۴۳)، ۱۷۱-۱۵۵.
- باربریس، ژولیو. (۱۳۷۳). تأملی بر عرف بین‌الملل (ترجمه امیر ارجمند اردشیر)، تحقیقات حقوقی، ۱(۱۳)، ۱-۶۴.
- پروین، خیرالله. (۱۳۸۹). تأثیر جهانی شدن و تحولات بین‌المللی بر حاکمیت و استقلال دولت‌ها، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۰(۴)، ۶۲-۴۱.
- دهشیری، محمدرضا. (۱۳۹۳). جهانی شدن و نظام بین‌الملل، مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ۱۴، ۱-۶۲.
- شهاب، مهدی و رحمتی‌فر، سمانه. (۱۳۹۲). تحول روند ایجاد قاعده حقوقی در عصر جهانی شدن حقوق، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ۴(۱۳)، ۱۰۴-۱۲۸.
- لکایی اندی، داریوش. (۱۴۰۰). تعدیل حاکمیت ملی از منظر حقوق بین‌الملل در پرتو تحول مفهومی قدرت و امنیت در عصر جهانی، فصلنامه بین‌المللی قانون‌یار، ۲۰(۵)، ۵۴۵-۵۶۸.
- محسنی، علی، جاودانی مقدم، مهدی و حاجی، محسن. (۱۳۹۷). تحول پارادایمی مفهوم قدرت و امنیت در عصر جهانی شدن و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۸(۳)، ۹۹-۱۲۶.
- محمودی کردی، زهرا. (۱۳۹۷). ماهیت اصول کلی حقوقی و کارکردهای آن در حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی بین‌الملل، ۵۸، ۳۶۴-۳۲۹.
- معینی علمداری، جهانگیر. (۱۳۸۰). زوال دولت محوری، ماهنامه کتاب علوم اجتماعی، ۴(۱۱)، ۷-۱.
- مقامی، امیر و کدخدایی، عباسعلی. (۱۳۹۵). ساختار آنالوگ حقوق بین‌الملل، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۳(۴۶)، ۴۶۵-۴۸۹.
- نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۳). تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز (چاپ اول). تهران: قومس.
- هائز، تامس. (۱۳۸۸). لویاتان (ترجمه حسین بشیریه، چاپ پنجم). تهران: نشر نی.
- Bellamy, R. (2003). Sovereignty post-sovereignty and pre sovereignty three models of the state democracy and rights within the EU in Neil Walker, *SSRN Electronic Journal*, 167-189.
- Brown, W. (2010). *Walled states, waning sovereignty*. Cambridge University Press.
- Brown, W. (2017). *Walled states, waning sovereignty* (2<sup>nd</sup> ed.). Zone Books Press.
- Lindahl, H. (2018). *Authority and the globalisation of inclusion and exclusion*. Cambridge University Press.
- Maiz, R. (2017). Waning sovereignty? The kindred myths of “origins” and “vanishing” of the state. *Open Journal of Political Science*, 7(03), 394-420.
- Schreuer, C. (1993). The warning of the sovereign state: Towards a new paradigm for international law. *European Journal of International Law*, 4(4), 453-457.
- Thornhill, Ch. (2021). *Democratic crisis and global constitutional law*. Cambridge University Press
- Walter, C., Opello, J. & Rosow, S. J. (2004). *The nation-state and global order a historical introduction to contemporary politics*. Lynne Rienner Press.

**استناد به این مقاله:** حیدری مقدم، ندا و حکاک‌زاده، محمدرضا. (۱۴۰۱). زوال دولت محوری پارادایمی جدید در حقوق بین‌الملل. فصلنامه تحقیقات نوین میان‌رشته‌ای حقوق، ۲(۴)، ۵۲-۶۶.



Modern Interdisciplinary Research in Law is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.